

# فلسفهٔ درد

آرنه یوهان وتلسن

ترجمهٔ  
محمد کریمی

فرهنگ‌شربو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران- ۱۳۹۹

## فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۹	۱ بهایت درد شکجه
۳۳	۲ درد مرمس یا بیماری
۴۱	۳ درد روانی
۵۷	۴ نقدی بر نگرش اگریستاسیالیستی سارتر
۶۵	۵ درد به مرلئه پدیده
۷۵	۶ اضطراب و افسردگی
۸۹	۷ وضع نیادی و تغییر ناپدیر و خود بشر
۹۵	۸ انتقال درد روانی
۱۱۳	۹ نقش فرهنگ در نحوه مواجهه با درد
۱۲۵	۱۰ درد و مقوله شر
۱۳۷	۱۱ وقتی درد نارتولید می شود و نه نمایش در می آید
۱۶۱	۱۲ درد همچون انتحالی احماری در جامعه ای
۱۹۵	نتیجه گیری
۲۰۱	کتاب شناسی

## مقدمه

رندگی بدون درد، تصورناپدیر است اما رندگی همراه درد بیر نه سحتی تاب آوردنی است وقتی درد همه و خودمان را فرا می گیرد، گرچه کماکان رنده هستیم ولی ما را از رندگی محروم می کند و در حسرت لحظات بدون درد می سوزاند، گرچه چنین چیزی در بهایت امر، مترادف است با پایان یافتن رندگی اگر رندگی سراسر درد و ربح است، این پرسش پیش می آید که آیا اصلاً رندگی ارزش ریست دارد یا حیر

در هر ثابیه از رندگی در معرض دردیم؛ البته نه لروماً نه شکل واقعیتی همیشهگی و مداوم، بلکه همواره نه شکل یک امکان حصول درد برای هر کسی فرق می کند اما آنچه بین همه انسانها مشترک است این است که همه عملاً در معرض درد هستیم؛ نه تعبیر ساده، درد حرء حدایی ناپدیر از وضع کلی بشر است

سست فرد نا درد - دردی که در رندگی اش متحمل می شود - چیزی نیست که بتوان آن را محصراً بر اساس خود آن فرد تعیین کرد جامعه ای که در آن رندگی می کنیم و عصری که نه آن تعلق داریم هر یک از ما را نه واژگان و معیارهایی محهر می کند که نه وسیله آنها در مورد درد نا هم گفت و گو کنیم و حواب آن را نسحیم اگر از حسه بدن و حواس نه موضوع سگریم،

درد چیری است که نه شکل خودانگیزه، سراسر است و مستقیم تجربه‌اش می‌کیم طبیعت بدن و حواس ما باعث می‌شود سست نه احساس درد تأثیرپذیر باشیم، همان‌طور که از عکس آن یعنی احساس لذت و سررندگی تأثیر می‌پذیریم

دردی که مستقیم بر بدن تحمیل می‌شود به‌روشی نشان می‌دهد که درد چیست؛ درد امری مسمی است مثلاً یک‌بار که می‌خواهم نا تر یک قطعه چوب را دویم کم، تر در می‌رود و نه پایم می‌خورد ناگهان ار حا می‌پریم، چهره‌ام در هم می‌شود و می‌بیم که حون از محل رحم بیرون می‌رند - گرم، تیره، شوم جیع می‌کشم ترتیب وقایع خیلی ساده است و همه می‌داند چطور است وقتی درد محرک باشد، ریح پاسخ آن است گویا نا شکایتی از سوی اندام سروکار داریم، نوعی «نه» به آنچه بر اندام تحمیل شده است، ریرا چیری تجربه می‌شود که باید باشد، نباید اتفاق بیفتد سابر این معای درد را، البته اگر نتوان به چنین معایی قائل بود، می‌توان چنین دانست مسمی بودن ذاتی درد من به‌عنوان موحودی که صاحب بدن و حواس هستم نمی‌توانم تعیین کم یا بررسی کم که آیا درد چیری مسمی است یا نه نه، درد کشیدن مترادف است نا اینکه تحت تأثیر چیری مسمی قرار نگیریم، چیری نامطلوب درد، خود را همچون چیری بر من عرضه می‌کند که سا نه ماهیتش علیه من است، سابر این پاسخ خودانگیزه من این است که علیه درد ناشم درد در هیأت دشمن بر من ظاهر می‌شود، متصاد نا هر چیری که برای وجود خودم می‌پسندم

اما آیا مسئله اینقدر ساده است؟ آیا درد تا این حد روشن و بی‌ابهام است؟ آیا هیچ حایی برای تفسیر و ارزیابی - خلاصه برای فرهنگ و ارتباط - وجود ندارد؟

الته که محال تفسیر هست این تصور که درد محضراً و سا نه تعریف، چیری مسمی دانسته شود - نه این معنا که سست ما نا درد این است که آرزو داریم ار بین برود - خودش حسه‌ای از بگرشی است که تا حد بسیار زیادی

ریشه‌های تاریخی و فرهنگی دارد حرفم این است که ما، مردمی که در عصر کنونی در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان رندگی می‌کیم، در مورد حایگاه درد در رندگی بشر تصویری در ذهن خود ساخته‌ایم که چه‌سا مسمی‌ترین تصویری باشد که تاکنون ار درد وجود داشته است

مظورم ار این حرف چیست؟ آیا می‌خواهم این واقعیت را ریر سؤال سرم که درد چیری مسمی است؟ آیا مخالف این واقعیت هستم که آنچه نامطلوب است ار خود درد ناشی می‌شود، نه اینکه یک فرهنگ خاص آن را ساخته باشد؟

سای حرفی که در پی توضیحش هستم این ایده بیست که وقتی درد را چیری مسمی حساب کنیم دچار بدفهمی شده‌ایم حرف این است که این تجربه مسمی چندان هم که عموماً فکر می‌کیم، واضح و خودانگیزه بیست نه بیان دقیق‌تر، چیری که در این میان واضح و روشن بیست، این ادعاست که مسمی بودن درد را باید محضراً چیری مسمی دانست نه تعبیر دیگر، ایده‌ای که نه‌نظرم دچار ابهام است این است که چون چیری ما را می‌آرارد، پس نا تجربه‌ای سروکار داریم که باید فاقد آن باشیم، و باید هر چه در توان داریم احام دهیم تا آن را از میان برداریم و مانع آن شویم

ریرا این است حایگاهی که در آن قرار داریم، یعنی همان فرهنگی که در این بخش ار جهان نه آن تعلق داریم نه‌نظرم رسمی‌ترین مؤید اینکه واقعاً چنین است، تعریف سازمان بهداشت جهانی<sup>۱</sup> ار سلامت است به‌عنوان حالت بهیة اسان مطورار «سلامتی»، عیاب کامل درد و ریح است اثاث سلامت، متی بر بی (مطلق) درد است، نه‌نحوی که بلندپروارانه‌ترین مقصد برای سیاست‌های سلامت هنگامی تحقق می‌یابد که نا درد، یا همان دشمن و متصاد سلامت، آنقدر سارره کنیم که نه‌کلی ار میان برود آنچه شاهدش هستیم اعلان حگ علیه درد «و همه اثرات آن» است، اعلانی

## نهایت درد: شکنجه

شککجه یکی از دیربیه‌ترین روش‌های اسان است برای اینکه شحصی را محور کند چیری را نگوید یا ار چیری تماماً دست نشوید که معمولاً بحشی ار وعود فرا-حسمایی اسان محسوب می‌شود در شککجه شحص را به حایی می‌رساند که ار ویژگی‌های مشحصاً اسایی و خودش دست نشوید، به حایی می‌رساند که این ویژگی‌ها ار میان بروند، و این اتفاق طوری می‌افتد که هیچ کاری ار آن شحص برمی‌آید حر اینکه در اوح درماندگی صرفاً هر چه حلوش نگدارند امصا کند و نمی‌تواند این فرآیید را متوقف یا معکوس کند شحص همچون یک اسان وارد روند شککجه می‌شود و در آخر همچون حیوان روی رمین کشیده می‌شود، نا او همچون حسدی رنده رفتار می‌شود که به لحاظ اسایی مرده است هر صرئه شلاق، هر لگد محکم و هر تکانه درد که بر بدن اعمال می‌شود به قصد سرعت بحشیدن به این فرآیید دگردیسی ار اسان به وعود حیوانی صرف است

شککجه را یکی ار افراطی‌ترین اشکال اعمال درد محسوب می‌کند اما دقیقاً به همین دلیل می‌تواند بر حسه‌هایی ار پدیده درد پرتو بیدارد که در حیات رورمره ار چشم‌مان پهان مانده است پژوهشگر آمریکایی، الین

می‌کنیم و نه صداهایی متوسل می‌شویم که یادآور وجود حیوانی ما هستند؛ صداهایی که در اصل حرء مجموعه‌ای هستند که به لحاظ تاریخی پیش از زبان شفاهی قرار دارند که آن را به شکل اجتماعی می‌آموریم

با نه تحلیل اسکاری، درد جسمی چیری است که گذشته از دیگر احوالات، یکی از نشانه‌های حدایی مطلق بین اشخاص، بین من و توست

دچار درد بودن، یعنی داشتن نوعی یقین مطلق؛ درد من نوعی تردیدناپذیری دارد که در هیچ رمیه دیگری برایم پیش نمی‌آید. درد جسمانی من را نمی‌توان از من جدا کرد؛ چون محلش در بدن من است، نمی‌توانم از آن فرار کنم؛ حتی با وجود این تعبیر مشهور - از جمله در نارمایی‌های ادبی - که مردمانی که دچار درد شدید هستند می‌کوشند از بدن خود فرار کنند یا از بدن خود خارج شوند، تا از درد نگریند. برحلاف تردیدناپذیری و وحه‌ناردودی درد من، با تردیدپذیری و ابهام درد دیگر اشخاص سروکار داریم کسی که دچار درد است بدون هیچ تلاش خاصی آن را درمی‌یابد و تماماً گرفتارش می‌شود؛ اما کسی که دچار آن درد نیست اگر شخصاً سعی در درک دیگری نکند، متوجه آن نمی‌شود و آن را حس نمی‌کند. به‌نظر اسکاری، شاهد درد دیگران بودن، در باب درد دیگران شنیدن، از حس این الگوست که هر آنچه به آن ناور داریم محل شک و تردید است. ماهیت دوگانه درد از همین‌جا ناشی می‌شود، اینکه آیا این درد مال من است یا مال دیگری است؛ نحوه وجود درد به شکلی است که هم‌زمان مطلقاً تردیدناپذیر است و مطلقاً محل شک

با نه اصطلاحات اسکاری درد نوعی عاطفه نیست (ریرا عواطف واحد انزهد، مثل ترس که ناظر به خطری است که با آن روبه‌رو هستیم) بلکه یک حالت است همان‌طور که دیدیم درد در برابر زبان مقاومت می‌کند، ریرا با آن نوع عیب‌نحشی که زبان بر آن مبتنی است، هیچ تناسی ندارد. درد مطلق یا فراگیر، یعنی نابودی زبان؛ از منظر سیاسی، اعمال هدفمندانه درد بر قربانیان، روشی است برای نابودسازی زبان آنها؛ همان‌زمانی که تحسم

اسکاری<sup>۱</sup> که یکی از پیشگامان پژوهش در این عرصه است، در کتاب بدن عرق درد<sup>۲</sup> با اشاره به این نکته بحثش را شروع می‌کند که در میان احوالات روانی و جسمانی ما، درد جسمی چیری محصر به فرد است، از این جهت که این نوع درد هیچ انزهدی<sup>۳</sup> ندارد؛ درد جسمی حالتی قصدی<sup>۴</sup> است (در مورد چیری است، حالت کور نیست)؛ اما اینکه درد «در مورد» چیست، یعنی آنچه محتوای این وحه قصدی را تشکیل می‌دهد، به شکل یک انزهد نیست، چیری نیست که نتوان در ستر چیرهای موحود در جهان به آن اشاره کرد. با اینکه توانایی تجربه کردن درد جسمی به‌اندازه توانایی شوایی، ساوایی، میل‌ورری، ترسیدن، گرسه بودن و غیره توانایی انتدایی و حقیقتاً اولیه‌ای است، اما از این جهت با همه آنها و بیره همه دیگر مشخصه‌های فیریکی و روانی تفاوت دارد که به انزهدی در جهان خارج اشاره ندارد. حواس اصلی - شوایی، بیایی، چشایی، ساوایی، بویایی - ما را به سوی اشیاء خاصی در جهان خارج از خودمان بیرون می‌برد، اما درد «در مورد» چیری یا «برای» چیری نیست می‌گوییم «این دردناک است»، یا گاهی «این عجب دردی دارد» اما منظور از «این» چیست؟ آیا درست‌تر نیست که به‌حایش بگوییم «من درد می‌کشم» یا «این درد خود منم»؟ متأسفانه زبان که گرایش دارد هر چیری را که قرار است به بیان در بیاوریم به مدلول‌های خاص وصل کند، در اینجا کم می‌آورد و دلیلش آن است که درد ماهیتاً فاقد انزهد است در این سطح پایه، فاقد انزهد بودن همچین به معنای بی‌زبان بودن است از همین روست که هنگام بیان درد، به‌لحاظ ربانی عقگرد

1 Elaine Scarry

2 *The Body in Pain*

۳ منظور از «انزهد» - که معادل object است - امری است که در برابر «سوژه» - معادل subject به معنای فاعل و عامل انسانی - قرار دارد. گاه سوژه رابطه‌ای اندیشه‌ورانه با انزهد دارد، گاه به آن میل دارد. گاه صرفاً نظاره‌گر آن است - م

۴ تعبیر «حالت قصدی» اصطلاحی مشخصاً پدیدارشناسانه است. قصدی بودن یک حالت، یعنی اینکه آن حالت همواره معطوف به یک «انزهد» است. مثل حالت ناراحتی، که همواره ناراحتی «ار» چیری است - م